

دربارهٔ کتاب «دوازده صفر سه» که در روایتی کوتاه از روز بزرگ ضاحیه پایهٔ برخی مشهورات در مورد لبنان را سست می‌کند

مقاومت؛ فراگفتمان لبنان



پوریا سلطانی‌زاده
خبرنگار

کتاب «دوازده صفر سه» نوشته محمدصادق علیزاده، تجربه‌ای است متفاوت در دل ادبیات مستند و روایی امروز ایران؛ کتابی که نه کاملاً در قالب سفرنامه می‌گنجد و نه یک گزارش خبری صرف است، بلکه تلفیقی است از روایت، تحلیل، خاطره‌نگاری و نگاه انسانی به یکی از مهم‌ترین اتفاقات سیاسی – اجتماعی سال‌های اخیر؛ تشیع پیکر سیدحسن نصرالله، رهبر حزب‌الله لبنان.

این‌گونه آغاز می‌کند

نویسنده در اقدامی هوشمندانه و البته پرریسک، روایت خود را از انتهای سفر آغاز می‌کند. این انتخاب روایی جسورانه نشان از اطمینان علیزاده به قدرت روایت دارد. او آن چنان ساختار محکم و جذابی برای روایت انتخاب کرده که مطمئن بوده مخاطب حتی بدون تعلیق خطی ماجرا، همچنان مشتاق خواندن ادامه داستان خواهد بود. این جسارت در چنین ساختار، کتاب را از بسیاری آثار مشابه متمایز کرده است.

این یک سفرنامه نیست

برخلاف انتظار اولیه، «دوازده صفر سه» یک سفرنامه کلاسیک نیست. خبری از روایت‌های طولانی درباره مسیر سفر، جغرافی، یا ویژگی‌های محل اقامت نیست. نویسنده از همان ابتدا تکلیفش را روشن می‌کند: اینجا قرار نیست با کلیشه‌های سفرنامه‌نویسی روبه‌رو شویم. آنچه با آن مواجهیم، روزنگاری‌هایی است زنده، بی‌واسطه و انسانی از دل مراسمی خاص در کشوری خاص، در زمانی خاص و برای انسانی به‌شدت خاص و همین تمرکز بر لحظه‌های زنده و جزئیات انسانی است که اثر را ارزشمند و متفاوت می‌کند.

گریز به تاریخ

یکی از نقاط قوت برجسته کتاب، تحلیل‌های مختصر اما به‌جای آن است. علیزاده در میان روایت‌های می‌دانی خود، گاه‌به‌گاه گریزی به تاریخچه رژیم صهیونیستی و جنایت‌های آن می‌زند. گاهی نیز از منظر صحیح دشمن‌شناسی و دوری از نگاه فانتزی حزب‌اللهی‌مایانه که شدیداً

در سطرهای مقاومت، به دنبال معنای وطن

فاطمه موسوی کریمی
خبرنگار

«اینا رو تو کتابم هم نوشتم.» دوشنبه است. در دفتر تحریریه هفته‌نامه «وقایع اسرائیلی» در ساختمان روزنامه «فرهنگنگان» هستیم؛ مثل اغلب جلسات قبلی داریم با شور و حرارت از اتفاقات منطقه و خبرهایی که خواندیم و شنیدیم حرف می‌زنیم. حرف کشیده بود به حاج قاسم، به ایرانی بودن، ملت بودن و اتحاد حول یک پرچم که محمد صادق علیزاده، سردرب هفته‌نامه که برای تشیع سید مقاومت به بیروت رفته بود از خاطره‌اش در جنوب لبنان گفت حتی در بین مقاوم‌ترین مردم لبنان که تمام این سال‌ها هنرهای مادی و معنوی بسیار داده‌اند هم دوگانگی و چندانگنی است و برای زن و مردی که خانه‌شان ویران شده بود و برای حزب‌الله و سیدحسن و لبنان آرزوی توان مضاعف کرده بود ولی زن عصبانی جواب داده بود «لا... حزب‌الله لا، نحن امل.» دو هفته بعد در نمایشگاه کتاب و در جشن رونمایی کتاب جناب سردبیر و دو کتاب دیگر از سوره مهر هستیم. از همان شیی که کتاب را خریدم خواندنش را شروع کردم. اولین باری است کتاب کسی را می‌خوانم که چندان برایم غریبه نیست، راهی که از شهربور ۱۴۰۳ و کلاس «کالبد شکافی غرب آسیا» تا ردیبهشت ۱۴۰۴ و کتاب «دوازده صفر سه» با محمد صادق علیزاده آمدم باعث شده چند ویژگی شخصیتی را در او ببیناسم؛ اولی که به نظرم نقطه قوت بسیار بزرگی است پرهیز از توسل به احساسات و سانی ماناالیسم در برخورد با اتفاقات است و دوم هم اینکه نثر خاص خود را دارد. اتقندر خاص که اگر با او مدتی هم کلام شوید یا مخاطب صفحه اینستاگرامش باشید بعد از مدتی چشم‌پسته



زهرامصمصامی
خبرنگار

«یک دسته چهار فروندی متشکل از دو فروند اف-۱۵ و دو فروند اف-۳۵ در پروازی به تعبیر خلبان‌ها Low Pass، هوار می‌شوند روی جمعیت چندصد هزار نفری مردم. به تعبیر خودشان، همان فروندهایی را که مجری عملیات ترور سید بوده‌اند، دوباره راهی بیروت کرده‌اند. هر قدر به ورزشگاه نزدیک‌تر می‌شوند، پایین‌تر هم می‌آیند؛ طوری که وقتی بالای سر ما می‌رسند، حتی اجزای هواپیمای لیدر دسته پیربازی هم به وضوح معلوم است. با هیبت ترسناک اف-۱۵ لیدر، چشم توی چشم می‌شوم...»

متنی که خواندید، پشت‌نویس کتاب «دوازده صفر سه» بود، روایت لحظه هولناکی که تماشای آن از قاب تلویزیون هم آدرنالین خون‌مان را تا حد اعلا بالا برد.

«دوازده صفر سه» روایتی است زنده و پرجزئیات از ساعت‌های تشیع سید حسن نصرالله و ساعات و روزهای پیش و پس از واقعه، یکی از متاثرکننده‌ترین لحظات تاریخ معاصر لبنان و چه بسا جهان. این اثر، نه یک گزارش خبری، بلکه تلفیقی است از

در جامعه به آن مبتلا هستیم سراخ تحلیل نظامی از قدرت نظامی اسرائیل می‌رود و آن را به‌دور از شعارزدگی و با نگاهی واقع‌بینانه تحلیل می‌کند. این تحلیل‌ها نه تنها فضای فکری خواننده را وسعت می‌بخشند، بلکه با ارائه زمینه‌های تاریخی و سیاسی، موقعیت کنونی لبنان و حزب‌الله را بهتر قابل‌درک می‌کنند، از جمله این تحلیل‌ها می‌توان به توضیح خاستگاه اسرائیل و ریشه‌های حضورش در منطقه اشاره کرد که با زبانی ساده و روشن، بدون افتادن در دام شعارزدگی، بیان شده‌اند. این تحلیل‌ها به کتاب عمقی بخشداند که از یک گزارش صرف فراتر می‌رود.

ساده، گویا و روان

از دیگر ویژگی‌های برجسته کتاب، زبان روان و صمیمی آن است. علیزاده بدون آنکه لحنش بیش از حد خودمانی یا غیررسمی شود، توانسته با خواننده ارتباطی بی‌واسطه برقرار کند. زبانی که نه تصنعی است و نه خشک، بلکه ساده، گویا و روان و پر از اصطلاحات و ضرب‌المثل‌هایی است که در گفت‌وگوهای روزانه خود از آن استفاده می‌کنیم و همین موضوع است که مخاطب را بی‌وقفه با خود همراه می‌سازد. این سادگی حرفه‌ای در نثر، باعث می‌شود مخاطب حتی اگر پیش‌زمینه‌ای از موضوع نداشته باشد، همچنان بتواند با اثر ارتباط برقرار کند.

توصیف، جاشنی ماجراست

اگرچه نویسنده تلاش کرده از توصیف‌های طولانی و خسته‌کننده دوری کند، اما در برخی بخش‌ها، به‌ویژه در توصیف روضه‌الحورا گویی قلمش جان توصیف می‌گیرد و این امکان لبریز از معنویت را به زیبایی توصیف می‌کند. گویی تو اکنون در آنجا هستی و صحنه‌ها از مقابل چشمانت در حال عبور هستند. این توصیف نه تنها از نظر روایی اثرگذار است، بلکه با بار عاطفی خود، یکی از لحظه‌های ماندگار کتاب را می‌سازد. این بخش نشان می‌دهد علیزاده، برخلاف برخی گزارش‌نویسان صرف، توانایی خلق لحظات احساسی و درگیرکننده را نیز دارد.

نقطهٔ اوج

در میانه روایت، صحنه‌ای وجود دارد که شاید بیش از هر بخش دیگری، روح مخاطب را درگیر می‌کند: جایی که نویسنده از فراز بلندی، عبور تابوت سیدحسن نصرالله را در میان سیل مردم تماشا می‌کند و ناگهان

بغضی در گلویش می‌شکند. او در همان لحظه، بی‌اختیار شروع به گریه می‌کند؛ نه به خاطر یک فقدان فردی، بلکه از درک آن فاجعه جمعی که به تدریج و بی‌صدا بر سرش آوار شده. این صحنه نه تنها نقطه اوج عاطفی کتاب است، بلکه گویی نقطه بیداری درونی نویسنده هم محسوب می‌شود. لحظه‌ای که گزارشگر، از پشت نگاه تحلیل‌گرش بیرون می‌آید و به انسانی بدل می‌شود که با تمام وجودش در حال درک «اتفاق» است، نه صرفاً روایت آن. این لحظه انفجار احساسی، پل عمیقی میان مخاطب و متن ایجاد می‌کند؛ همان جایی که روایت به تجربه مشترک بدل می‌شود.

مقاومت، از یک منظر متفاوت

اما شاید مهم‌ترین نقطه تمایز کتاب، توجه نویسنده به زاویه دید مردم لبنان به مقوله مقاومت باشد. برخلاف نگاه کلیشه‌ای رایج که مقاومت را مفهومی یک‌دست و واحد می‌بیند، علیزاده بادقت و هوشمندی، به تفاوت‌های عمیق در نگاه مردم منطقه‌ای که در خط مقدم نبرد زندگی می‌کنند، می‌پردازد. برای این مردم، مقاومت نه صرفاً یک شعار سیاسی یا آرمان ایدئولوژیک، بلکه یک ضرورت عینی برای بقا و حفظ هویت است. این بخش از کتاب که مفصل‌تر از دیگر بخش‌ها پرداخته شده، مخاطب را وامی‌دارد تا دید خود را نسبت به مفاهیم آشنایی چون «مقاومت» باز ببینی کند.

عزاداری به مثابه تجدید بیعت

همچنین تفاوت نوع عزاداری مردم لبنان با مردم ایران در مواجهه با درگذشت سیدحسن نصرالله، از دیگر موضوعاتی است

به نظم و انضباطشان ایمان دارند یا اینکه قدم در مسیری می‌گذارند که ما با هفتاد هشتاد تلفات در انتهایش ایستاده‌ایم! ما با تمام تشریفات مراسم همراه می‌شویم. از خواندن آیات قرآن و سرود ملی لبنان تا سرود رسمی حزب‌الله و در نهایت سخنان حماسی و شورانگیز سید در اولین دیدار با مردم پس از جنگ ۳۳ روزه که هم‌زمان می‌شود با ورود تابوت دو دبیرکل فقید به استادیوم کمیل شمعون. دقیقاً در همین فضا و سکاس است که جنگنده‌های ارتش اسرائیل پیدایشان می‌شود؛ یک دسته چهار فروندی متشکل از دو فروند اف-۱۵ و دو فروند اف-۳۵ در پروازی به تعبیر خلبان‌ها low pass هوار می‌شوند روی جمعیت چندصد هزار نفری مردم. به تعبیر خودشان، همان فروندهایی را که مجری عملیات ترور سید بوده‌اند دوباره راهی بیروت کرده‌اند. هرقدر به ورزشگاه نزدیک‌تر می‌شوند پایین‌تر هم می‌آیند؛ طوری که وقتی بالای سر ما می‌رسند حتی اجزای هواپیمای لیدر دسته پروازی هم به وضوح معلوم است... بکهو انگار یکی برق ماشین زمان را قطع کند، زمان فریز می‌شود. می‌ایستد... با فریاد حماسی «لیک یا نصرالله» زن جوانی که پشت سرم ایستاده به خود می‌آیم... زن جوان برخلاف من با مشت‌های گره کرده رو به اف-۱۵ و اف-۳۵هایی که درحال دور شدند شعار می‌دهد. ما کجاییم در این بحر تفکر تو کجا؟ «دار و دسته شیطان» وقتی هنوز سخنرانی شیخ نعیم قاسم تمام نشده دوباره برمی‌گردند و واکنش مردم دوباره همان شعارهای حماسی است. مراسم در نهایت شکوه و آبرومندی، هرچند نه‌چندان طبق برنامه از پیش اعلام شده و البته با همراهی و هماهنگی مردم به سرانجام می‌رسد و جمعیت عزادار آقای دبیرکل را تا منزل ابذل‌اش همراهی می‌کنند.

مهم‌ترین نقاط و نکات کتاب برای من دقیقاً همان جاهایی بودند که در اولین متن شرح‌رفت. از وقتی که سایکس انگلیسی و پیکوی فرانسوی با خط‌کش و گونی خطوط جغرافیایی این منطقه را رسم و صلحی کردند که همه صلح‌ها را بر باد داد، موضوع دولت-ملت در کشورهای برساخته این منطقه تبدیل به مشکلی همیشگی شد.

مشکلی که ما ایرانیان هیچ‌وقت با آن مواجه نبوده‌ایم. ما نه یک دولت-ملت جعلی بلکه دولت-تمدنی تاریخی هستیم که هویت تاریخی خود را از قبیله و نژاد و خون و زبان نگرفته‌ایم. تمدنی دیرینیم که هیچ‌چیز ساختگی درباره ما وجود ندارد. تمدن ما آمیزه‌ای از مردمی گوناگون ولی ایرانی است و از دل این همه تنوع زبانی و مذهبی کشوری دیرین و تمدنی چند هزارساله به وجود آمده است و این همان نقطه اختلاف ما با تمام همسایگانمان و همان امر مهمی است که در مواجهه با جامعه چند لایه لبنان بیشتر به چشم می‌آید و نویسنده هم در جای جای کتاب در مورد آن حرف‌زد.

هرچند سیدالشهدای مقاومت با تمام وجود کوشید هویت لبنانی را برای مردم بسازد و آن را پررنگ کند، ولی هنوز هم مردم خود را ذیل این گروه و آن دسته و آن فرقه طبقه‌بندی کرده و هویشان را از آن طریق معنا می‌کنند و شاید یکی از برکات و فواید خواندن این کتاب، فراتر از روایت یک سفر یا یک تشیع، همین مواجهه با مسئله هویت جمعی و «ملت بودن» در خاور میانه امروز باشد. «دوازده صفر سه» کمک کرد یک بار دیگر با این موضوع روبه‌رو شوم؛ این بار نه در جلسات تحریریه که در دل خیابان‌های بیروت و محلات ضاحیه.

دید، ذهن ایرانی غرقه در اوهام را با حداقل‌های واقعی این جامعه آشنا کند. در روایت‌هایی از این دست، هدف گرفتن باشنه آشیل احساسات خواننده، کلیشه نویسی است، اینکه یقه ذهنیت مخاطب را بگیري و ابتدا یک سیلی واقعیت مهمانش کنی و درست جایی وسط ظرف حقیقت بنشانی، هم مزید بر علت روزنامه‌نگار بودن نویسنده است.

از نگاه نخبگانی و فرهیخته اگر بگذریم که همه چیز را زیر ذره‌بین نقد و تحلیل دارند، این کتاب مناسب اقشاری از جامعه است که به دنبال لمس واقعیتند، روایت‌های احساسی و خیالی، خواننده را به سکون و آرامش می‌دارند، اما اگر روایت خوش‌چیدمان و مصداقی باشد، درست شبیه کتاب مذکور، سیر خوانش مخاطب را هدفمند می‌سازد. بعضی کتاب‌ها ذوق نوشتن را در ذهن خواننده روشن می‌کنند تا جایی که بعد از هر بار خواندن لحن کتاب را بگیرد و چند خطی هم بی‌هدف بنویسد؛ «دوازده صفر سه» از همان خانواده است.

القصه، آن‌چه خواندید، اگر قصوری بوده، خرده‌قلم‌پراکنی‌های یک ذهن آشفته است. نقدهای اساسی و تمجیدهای درخور و گچش‌کاری‌های وزن‌دار بمانند برای صاحبان قلم و نظر.